

وشهریار بهرام ایمان آوردند و جمعی از زردشتیان در آن قریه
 مؤمن شدند و ملاهایشان و غیرهم بر اشفتند و دستور نامدار
 اهل قریه حسن آباد اردکان اشمارندم و هجوفرستاد و
 انوشیروان رفاعیه اثباتیه مؤدباً جواب گفت و دولت حرم
 انوشیروان مؤمنه روحانیه بود و ارباب ابن انوشیروان خود را
 بهندستان رسانده در بمبئی بکسب پرداخته نقودی گرد آورد
 و خود را بمگاشرف حضور حضرت عبدالبهاء وارد کرد و در سال
 ۱۳۲۸ محفل روحانی تاسیس گشت و اعضاء انوشیروان
 مهربان و جمشید بهرام وارد شیر بهرام و انوشیروان بهرام و
 خدامراد بهرام و رستم خداداد و خدا رحم بهرام و شهریار
 بهرام و بهرام مهربان بودند و حظیره القدس و قبرستان
 بهائی نیز تاسیس نمودند و از معارف مؤمنین میرزا حسین
 بن قاسم از طلاب و روضه خوانان بود که ستم بسیار از اهالی
 کشید چنانکه از مسجد بیرون افکندند و از غرفه تکیه حسینی
 پائین کشیدند و محصولاتش را پایمال ساختند و کودکان بر
 عقبش سب و لعن کنان سنگ انداختند و عاقبت ناچار شده
 مهاجرت نمود دیگر حاجی علی ملا و روضه خوان بن محمد رضا
 که پدرش معاند و خود نیز مدتها بر منبر تعرض میکرد مصر در رفع
 و دفع این فتنه بود و نویستی محمد حسین قاری به کیخسرو پیور
 انوشیروان بهرام افترا و بهتان سوء گفتار نسبت بقصر آن زد

با جمعیت مسلمانان مساعدت کرده صورت استشهادهای
تنظیم نمود بفیروزآباد نزد حاجی سید علیرضا مجتهد شتافتند
تا با حاجی شیخ علی اکبر پیش نماز فتوی قتل کیخسرو نگاشتند
ولی پرویزخان بختیاری حکمران قرای رستاق با پارسیان
بهائی مکالمه کرده حقیقت احوال بدانست و باخذ مبلغی
جریمه از کیخسرو اکتفا کرد و بعداً نیز آنچه سعی کردند
نتیجه نبردند و حاجی علی بصدد تحقیق برآمده تصدیق
این امر کرد و پدرش و برادرش بصدد قتلش برآمدند و مآلاها
بی دری متعرضش شدند و زنش را اصرار کردند که شوهر کند
و اهالی پیوسته شورش کردستهای بسیار بر او وارد ساختند
و چندین بار تا بحد هلاک ضرب و صدمه رساندند و در رقریه
و شهر مکرراً بحد قتل رسید و همه جاد ریش برای اهلاک
مراقبت کرد و او شجاعت و استقامت و زید و بهائیان پارسیان
مذکور در رقریه پیوسته مورد تعرض مسلمانان بودند .

و از جمله معارف بهائیان آنحد و آقا حسین علی
فیروزآبادی خواهرزاده صفیعلی شاه در رقریه فیروزآباد
رستاق طبیب و جراح بود فلاحیت مینمود و با اعیان و ارکان
معاشرت داشت و خواهرش مع الزوج که ملاحسن روضه
خوان بود نیز ایمان آوردند و سال ۱۳۲۱ بعلت فتنه
یزد بطهران مهاجرت کرد پس از چندی برگشت و پیوسته

معاندین بصدورش بودند تا بسال ۱۳۴۲ که انقلاب طهران
 وقتل قونسول امریکا وقوع یافت در فیروزآباد با اشاره حاجی
 سید علیرضا مجتهد پسرش حاجی سید مهدی و دوستان
 خواهرزاده آقا حسینعلی و داماد خواهرش و سه تن دیگر
 از اشرا رهمداستان شدند و در شب ۱۷ ذی قعدة آقا حسینعلی
 در اشکد زهمان نائب الحکومه قرای رستاق بود و در ساعت
 چهار گذشته از شب عازم فیروزآباد گردید و سید مهدی بسا
 شش تن رفقا در باغی کمین بودند و همینکه آقا حسینعلی
 رسید سه تن بیرون دیدند و گریانش را گرفته بضر بچوب و
 کارد و خنجر و پرا بقتل آوردند و کلید خانه را از جیبش گرفتند
 بخانه اش رفته اشیاء نفیسه بردند و در را بسته کلید رجیبش
 نهادند و علی الصباغ تنی از قاتلین و خواهرزاده هاییش
 نزد مادرش رفته خبر قتلش دادند و مادر که معاند و متعصب
 بود گفت بسیار خوب شد و بروید جسدش را در زیر خساک
 کنید ولی خواهر مومنه اش جد نمود تا جسد برادر را در خانه اش
 مدفون ساخت .

آباد

و در عز آباد و شرف آباد و مهدی آباد نخست در مهدی

آقا حسین بن احمد فائز ایمان شد و بسال ۱۳۱۸ آقا رجبعلی
 بن حاجی غلامرضا عز آبادی راهدایت نمود و نیز حاجی احمد
 بن آقا محمد علی عز آبادی بشرف ایمان رسید و آقا حسین

بن ابوالحسن و آقا سید میرزا نجار و آقا حسن بن حسین
 ابوالحسن در عزآباد ایمان یافتند و نوبتی دسته عزادرتکیه
 حسینیه حاجی احمد را در حین عبور و رکود و سیسند
 ابوطالب بن سید محمد علی از اشرار پیش روید سیلی چند
 و مشت شدید بنواخت و او را گرفته خواستند در کک آتش انداخته
 بسوزانند و نفوس نیکخواه ویرانجات دادند و مؤمنین عریضه
 بجلال الدوله حکمران دادند تا اشرار را بیزد کشیده حبس
 کرد و بعد چندی جریمه گرفته مستخلص ساخت و از نفوس
 مؤمنه آنحد و دلطفعلی خان صدآبادی و آقا میر سید محمد
 بن آقا میر سید حسن شرف آبادی بود و ملا غلامحسین از افاضل
 طلاب عزآباد ایمان آورد و ملاها بضدیت برخاستند و خصوصاً
 آقا سید احمد بن آقا سید حسین واعظ بر منبر لسان بهتاکسی
 گشود و میرزا حسن آخوند بن میرزا شفیع بر ذالت و شرارت
 بیفزود و در سال ۱۳۲۱ در آغاز مقدمات فتنه یزد حاجی سید
 احمد شرف آبادی شمشیر بکمر بسته بتعرض مظلومان پرداخت
 و حاجی احمد ویرا بخانه دعوت کرده خواست آتش فساد
 خاموش نماید و اسخنان رذیل ادا کرد و حاجی متغیر گشت
 و سید بی تأمل شمشیر کشید بفرق حاجی نواخت و سر بشکافت
 و حاجی احمد بی تظلم بشهر رفت و سید بر شرارت بیفزود و
 بدر بخانه آقا حسین بن احمد که آقا میر سید محمد بن آقا

میرسید حسن شرف آبادی و آقا علی بن حاجی مجومردی نیز حاضر بود رسید رزالت کرد و آقا حسین بیرون آمد و ویرا بوعده و نوید متقاعد ساخت و بعد از لمحده ای باز بتحریرك اشرار مهدی آباد عودت کرد و بنای شرارت گذاشت و همینکه آقا حسین بیرون آمد و با وی سخن گفت و سید سنگی برویش نواخته مجروح کرد و آقا میرسید محمد و آقا علی از خانه بیرون دویدند سید را بدرون کشید و تادیب کامل کردند و انبوه اشرار رسیدند و ایشان مسلح برپام خانه برآمدند و مهاجمین ترسیدند متفرق شدند و همان شب آقا حسین با صورت مجروح و دوتن مذکور بشهر برای تظلم رفتند و چون نیران فتنه مشتمل گشت کرده اشرار در ورخانه حاجی محمد اسمعیل را که آقا رجیبعلی نیز بود گرفتند و هر دو را ز راه قنات بایشان بدر رفتند و پس از دو ساعت از خرابه سرد را آوردند و سه نفر از اشرار از مقر قنات بایشان رسیدند و آقا رجیبعلی را دیده تیر انداختند و خطا کرد و او را گرفتند نزد جمع اشرار آوردند و نشان حاجی محمد اسمعیل از بدست نیاوردند و او را چون نمیشناختند مبلغی بچریمه گرفتند مستخلص ساختند و او پنهان گشت و حاجی احمد بنوعیکه در بخش سابق آوردیم بشهادت رسید و در شرف آباد بسال ۱۳۳۰ آقا یحیی بن آقا سید علی اکبر و آقا ابوطالب و آقا سید علی اکبر و آقا میرزا محمد صادق بن آقا میرسید حسن بقیعز ایما رسیدند و ملا غلامرضا قصاب مومن شده اقرار خود را تبلیغ

کرد و آقا رضا و آقا محمد حسین ^{امینا} بابائی و آقا علی بن حاجی حسین و استاد غلامعلی و غیرهم بظل ایمان قرار گرفتند۔ وصیت قرای مذکور ب همه جارفت و اعادی حوالی چنان به خشم و تعصب جوشیدند که هر جا احاد مومنین را می یافتند حملیه بردند نوبتی علیقلی عزآبادی را در رفیروزآباد سید مهدی بن حاجی سید علی رضا پیش نماز یزدی گرفت و اشرار چندان آزار رساندند که بدن مجروح و سیاه گشت و ملا غلام حسین بن ملا ابوطالب را حاجی میرزا احمد پیش نماز رحمام عزآباد بضرب و سب بیرون کرد و آقا محمد حسین بابائی را در رمزرعه کلان تتری از سوران امنیه گریبان گرفته اصرار بر اظهار تبری کرد و تفنگ بر پیشانیش نهاد و تهدید قتل نمود و ملا غلام رضا را در مجلس روضه تعرض کردند و سید سلیمان روضه خوان بر منبر متعرض شده و جمعیت آب دهان برویش همی انداختند از مجلس خارج کردند برین منوال پیوسته ستم و ایذاء همی ^{تحمل} کردند و آقا علی بن حاجی حسین عزآبادی که متوطن در قریه حسن آباد رستاق گردید چون ^{آقا} حسین احمد مهدی آبادی و آقا سید علی اکبر شرف بملاقاتش رفتند اهالی اجتماع و تعرض کردند و بالاخره بدانجا رسید که ناچار به عزآباد برگشته اقامت گرفت و بسال ۱۳۳۲ بهائیان عزآباد و شرف آباد و مهدی ^{آباد} با اشاره حضرت عبدالبهاء تاسیس يك محفل روحانی کردند.

ود رقبه هر مذك از محال سخوید پشتکوه آقا علیرضا
 در هفتاد سالگی مومن شد و پسرانش آقا ابوالقاسم و آقا احمد
 و آقا عبد الرزاق و آقا غلامحسین و آقا فریدون و آقا محمد جعفر
 و نیز آقا علی اکبر بن مرحوم آقا حسین و غیرهم از رجال و نسوان
 در ظل ایمان درآمدند و در واقعه مذبحه یزد اهل سخوید
 بتحریک شیخ مهدی پیشنماز بصرم قتل و غارتشان برخاستند
 و خانه آقا محمد اسمعیل گازر مالک قریه را غارت کردند و استاد
 رحیم و آقا علی اکبر داماد هایش را ضرب بسیار وارد کرد و استاد
 رحیم را بقصد قتل به سخوید بردند و مبلغی جریمه گرفته رها
 نمودند و آقا ابوطالب سخویدی را سرشکافته آزار بسیار نمودند
 نیز مبلغی اخذ کرده رها ساختند و دیگر از مومنین آنجا علسی
 اصغر برادر آقا علی اکبر مذکور بود .

و از جمله معروفین بانساب باین امر شیخ عبدالحسین
 آواره (آیتی) از ارباب عنائم تفت یزد بود و در حدود سال
 ۱۳۱۹ پس از تعرضات و مخالفات که سالها نسبت به برادر
 مهترش آقا شیخ محمد علی از بهائیان با خلوص طاعت و
 پیشوای مسجد و جماعت نمود اظهار اقبال و
 ایمان کرد و چندی برجای برادر برقرار و استوار شد و مدتی
 نگذشت که باین نام شهرت یافت و ناچار از تفت بیرون رفت
 و بالاخره بارستان درآمد و آقا میرزا آقا رفیعی و آقا میرزا

شهاب فتح اعظم ویرا بمکتب داری کودگان بهائی در محله باب الریح مشغول ساخته مصاریفش را کفایت کردند و مدت سه سال بدین عنوان بسر برده بنام حاجی شیخ نزد این فئه معروف گشت و خط را نیکو مینوشت و الواحی استنساخ نمود و بعضی صنایع خطی از قبل ثبت بعضی از بیانات مبارکه به قلم خفی در ضمن صورت مرغ یا سرو و غیرهما بروز داد و اشعار نیز میسرود و ضیائی و آواره تخلص میکرد آنگاه عازم کاشان شد و بمصر درآمد بانبیره آقا محمد علی مواسلت و مقارنت جست و بدینروما بین بهائیان بتخلص آواره شهرت یافت سپس به طهران وارد شد و با ایادی و معاریف معاشرت نمود بتبلیغ اشتغال گرفت و سفری در سال ۱۳۲۴ بمکارفته چندی در جوار پیرانوار نصاب و مواعظ گهریار بشنید و عودت کرد باز بتبلیغ پرداخت و در اغلب بلاد پی این مقصد سفر نمود و همه جا مشهور و محترم گردید و امورش کم یا بیش میگذشت و شروع بتنظیم تاریخ جامعی برای این امر کرده با طبع ژالتین در ایران منتشر ساخت و نسبت بتمام تعالیم و دستورهای اخلاقی و روحانی و عقاید عقلی و عرفانی این امر همه جا اظهار کمال علاقه و بستگی مینمود ولی از بعضی تمایلات و عادات کهنه طبیعت و عادت قدیم داشت دست نتوانست کشید و بانهایت دقت از انظار بهائیان مستور کرد و برخی هم که با

او مجالس و معاشر بودند برای حفظ مقام امرایی و اعتبار او
 فاش نیمنمودند و او خود هم محض خشوع و خشیت و امتناناتی
 که از مقام عظمت حضرت عبدالبهاء داشت توفی و تحفظ را
 ناچار مراعات میکرد و سفری دیگر در ایام حرب عمومی بعکس
 رفته تشرف بحضور حضرت عبدالبهاء حاصل کرده
 مراجعت نمود و در ایام انقلاب جهانی تحت تاثیر افراطی
 قرار گرفته با برخی از مغرطین خواست در این حزب بافراط رود
 ولی دانایان جلوگیری کردند و از انجام مرام و مقصود بازداشتند
 تا چون واقعه مد هسه غروب نیر مرکز عهد و میثاق ابهی اتفاق
 افتاد و حضرت ولی امر الله ویرا بحیفا طلبیده مأموران انگلستان
 فرمودند در آن حدود نسبت اعمالی واقع شد که منفور بعضی از
 مومنین گردید و امر بمسودتش دادند و بمصروارده شده بصدد
 جمع و نشر تاریخ برآمد و با محفل روحانی مصر مخالفت کرد
 و جمعی از شبان تند رویی توافق نمودند و چون محفل
 بمحض حضرت ولی امر الله شکایت کرد و رهنمائیش را خواستند
 بناء مخالفت گذاشت و او را بحیفا طلبیدند و در تقویم حال
 و مالش کوشیدند راست نگردید و نسبت بصحت الواح وصایای
 حضرت عبدالبهاء اعتراض داشت و همینکه الواح را بعیسن
 خط اصل نگریست ازین بابت اعتراض نتوانست و اظههار
 اطاعت نمود ولی ببیروت رفته بمذاکره در امور مذکور با اعضا

محفل روحانی پرداخت و بپرداخته مشغول القاءات بود که تلگراف حضرت ورقه علیا بدین مضمون رسید لا تطمنوا من کل وارد ولا تصدّ قواکل قائل لا جرم مطرود بهائیان گشت و بهمدان و طهران درآمده خبرش منتشر گردیده دیگر اعتنائی بسخنانش نکردند و از آنگاه بنهایت معاندت و مضارت با این امر و مؤمنین پرداخته کتبی مملو از طعن و قدح بدستیار معاندین قدیم طبع و نشر کرد و با انواع وسائل و سانس برای قلع و قمع کوشید و بهر وسیله میسر و ممکن بود متوسل گردید و احباب مؤمنین بحسب دستور مبارک ادنی مقابلتی با عملیاتش نکردند و او را بحالش وا گذاشتند تا خائب و خاسر گردد.

و از بهائیان پاریسی شهر آقاملا بهرام اخترخاوری سابق الوصف و پس از عودت از هند بر همان منوال بتبلیغ و انبوع خدمات درین امر اهتمام جست و در سال ۱۳۱۵ چون بنوعی که در بخش سابق آوردیم بفتوای شیخ محمد جعفر سیزواری مجتهد مقیم یزد آقا غلامحسین بناتکی رابقتاوت شدیده شهید گردند نامه تظلم مفصل بمیرزا علی اصغر خان صدر اعظم نوشت و صدر شیخ رانفی بلد نمود و عریضه را بواسطه عزیزخان خواجه نزد ارباب جمشید تاجر و ملاک شهیر زردشتی فرستاد نوشت که این ملا بهرام کیست و ادعای شدیدی بشهر انتقام و قصاص غلامحسین بناتکی برای چیست شما او را پند

دهید که زردشتی حق مداخله درین قبیل امور ندارد و
 ارباب مذکور با انجمن ناصری یزد نوشت و انجمن ملا بهرام را
 بمحاکه و بازخواست طلبید ولی شدت نکردند و او بسالی دیگر
 برای تبلیغ و غیره با عاقله بمثنی رفت و چندی اقامت و سفر
 نمود و نویستی در بده که خسرو خرم شاهی ویرا جلو گرفتند
 پرسیدند که زردشتی هستی یا بهائی و او جواب گفت کسیه
 بهائی هستم و بیدرنه سدره و کشتی که با او بود گرفتند در
 آوردند و ضربی شدید وارد ساختند و ملا بهرام لغت هندی
 نمیدانست و مداخله پلیس خلاص شد و بالاخره پس از
 چندی بوطن برگشت و از سال ۱۳۲۰ جلال الدوله
 حکمران یزد اراضی واسعه را در پیش کوه یزد با کابریزی کهنه
 بجزئی قیمت خرید و بتظا هر انتساب بدین امر عباس آباد
 نام گذاشت و او و زانش همدم السلطه ملا بهرام را میشناختند
 و از فلاح و باغداری وی مطلع بودند بواسطه انجمن ناصری
 مذکور و ارد شیرجی صاحب هند و ستانی سرپرست زردشتیان
 ایران و هم بشفاعت آقا حاج میرزا محمود افغان ویرا وادار
 نمود که تمامت متفرقه ملکی خود را بفروخت و باتفاق پانسزده
 خانوار پارسیان از قبیل برادرش آقا کیومرث و شاه سیاه و خش
 و غیرهما با زمین باثر رفته قرار گرفتند و مصاریف آن خانوارها
 را نیز ملا بهرام داد و جلال الدوله کارهای کاریز و ساختمان

و دیگر کارها را همه بملا بهرام وا گذاشت لا جرم او متحصیل
 مصاریف بسیار شد و زمین را آباد و کاریز را تعمیر کرد و موقع برداش^ت
 محصول رسید ولی فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ برخاست و سه
 تن از پانزده خانوار مذکور هم بشهادت رسیدند و جلال الدوله
 ملا بهرام و سایرین را از اخذ محصول و منافع ممانعت کردند
 متفرق ساخت و روزی بواسطه پیشکارش حاجی مسعود السلطنه
 از ملا بهرام تعامت اسناد قراردادها را طلب کرده ملا بهرام
 جواب گفت که پانزده خانوار مدتی در این صحرای هولناک
 ماندند و زمین لم بزرع را آباد کردند حال چگونه ممکن است
 ایشانرا از حقوقشان محروم کرد و من حسب میل و حکم شاهزاده
 تمام سرمایه زندگانی را از کف گذاشته و منافع و قیمت آنها را در
 اینجا مصرف کردم آیا کدام قانون و شریعت و وجدان روا میدارد
 که انتقاعی نگرفته بگریزیم و شاهزاده حکم داد چندان زدند
 و اذیت کردند که تعامت اسناد را داد و چشمش از اثر ضرب
 مدتی رمد گرفت آنگاه شاهزاده امر نمود که هر کجا خواهد رود
 ولی در تعامت قلمرو حکومتش برای این طایفه قتل و غارت برپا
 بود و از هیچ طرفی گذشتن امنیت نداشت لا جرم نه شبانه
 روز سرگردان و حیران با قوتی لا یموت بسربرد و بالاخره عریضه
 بشاهزاده داد و التجا کرد تا توانست بالباس مبدل خود را
 بقاسم آباد برساند و از آنجا بمهدی آباد محل سکونت

سابقش رفته مختفی و پنهان شد و کی خسرو پور خدا را مذکور
 که ویرا در کاشان تبلیغ کرد در طلبش از قریه به قریه شتافت تا در
 مهدی آباد ویرا یافته نصیحت گفته شرح اوضاع بیان نمود
 که من آمدم تا ترا از این جا حرکت دهم زیرا که اعدا از هرسو
 در کمین احباب اند و هر یک را در ره بیفوله بیا بند میدرند
 چنانکه آقا غلامحسین ترمه با فایز دی بکو هستان متسواری
 گشت و بالاخره درندگان خونخوار او را یافته سرش را جدا کرده
 در جعبه تمبیه کردند و برگی چند از درختان بر آن نهادند
 و هدیه بعنوان میوه بخانه اش فرستادند همینکه زنی سر
 جعبه را برداشت بجای میوه چشمش بر سر بریده شوهر
 افتاد و با چنین اوضاع مکث در اینجا ابد اصلحت نیست و در
 همان شب سوار بر استر با اتفاق تنی از احباء پارسی رهسپار
 شدند و سه شب بپراهم رفتند تا بحسین آباد بلوک رسیدند
 و یکتن راه بر پراهم گرفته بسوی طهران رفتند و در منزل
 نه کنبد در چاریکی از قاتلین احبای یزد اسد الله نام مذکور
 که استاد علی اکبر را در جوی آب خانه اش سر برید و حسب
 دستور مشیر الممالک یزدی معروف برای نجات از قصاص
 و انتقام دولت در آنجا بود شد و مبلغی نقود بتفنگچیسان
 مستحفظ طرق بذل و بخشش کرد تا ویرا محروس داشته
 همراهی کرده بنائین رساندند و بالاخره بطهران رفست

و پس از دو روز حسب اصرار ارباب جمشید مذکور بخانه اش رفته
 بسرپرستی امورا و قرار گرفت و ارباب نهایت ملاحظت و احترام
 با و نمود و ویرا محرم خود ساخت و او نیز حسب تعالیم مخصوصه
 حضرت عبدالبهاء با کمال راستی و صداقت در کارهای ارباب
 انجام خدمت داده مساعدت نمود و مدت دو وازده سال با او
 بود و در طهران برای استرداد اموال و حقوق خود جلال‌الله
 را تعقیب کرد و شاهزاده حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر
 و حاجی میرزا محمود افغان ملتجی گشت و آنان حسب شورد
 محفل روحانی ملا بهرام را باین طریق ساکت کردند که اگر
 تعقیب شود بستگان ظل السلطان در بلاد و محال اخیری
 تعرض با حجاب خواهند نمود و جلال الدوله خود با ملا بهرام
 رو برو شده درخواست کرد که ویرا تعقیب ننماید و تعهد نمود که
 بعلاوه طلبها خسارتهایش را نیز ادا کند ولی وفا بوعده عهد
 نکرد و ملا بهرام با عاقله اش در مضیقه شدند و حضرت عبدالبهاء
 بشاهزاده شرحی نگاشتند و در هامش بدین مضمون مرقوم
 داشتند که ملا بهرام برای درم و دینار در خدمت تو حاضر نشد
 و محض اطاعت از حکم کتاب چنین رفتار نمود اگر ترضیه خاطر
 او را بعمل نیاری منتظر خسران عظیم باش و او پس از زیارت
 لوح مقدس چهار هزار رزق واقع در پشت جلالیه خود را مبع
 و بیست و پنجاه تومان نقد بملا بهرام داده خواهش کرد که

رضایت خود را بمحضر عبدالبهاء بنویسد و اگرچه مبلغ مذکور نسبت بطلب و خسارت ملا بهرام سه درصد نعیشد ولی او رضایت داد و بالجمله ملا بهرام بسال ۱۳۳۵ رهسپار ارض حیفاشد ایامی در جوار فضل و الطاف حضرت عبدالبهاء کام دل بگرفت و بطهران بازآمده بانواع خدمات ایمانیه بانهایت صفا و اخلاص موفق بود تا تقریباً در سن هفتاد سالگی بسال ۱۳۴۹ وفات یافت و در گلستان جاوید قبرستان بهائیان مدفون شد و عائله واسعه اخترخاوری یادگار از اوست .

دیگر از معارف بهائیان پارسی استاد جوانمرد سابق الوصف استاد مدرسه و دانشمند و نویسنده یگانه پارسیان و حائز مقامی ارجمند در این امر عاقبت زردشتیان خصوصاً دستورتیراند از مؤیدان همی بد ازا و گفتند و بشوتن نامسی سرپرست را که از جانب بزرگان پارسیان هند در یزد بسود اغوا و اغراء کردند تا ویراپس از آنهمه مشقات متما دیده در درتعلیم و تربیت نوپادگان بدین جرم که سدره و کشتیسی نیست بتحریریک دستوران از مدرسه خارج کردند و تهدید بدقتل و اذیت و تحقیر و خانه نشین نمودند و بالاخره کیخسرو خان را در کرمان بخسوراندن زهر هلاک و ماسترخدا بخش رئیس را چنانچه مینکاریم بدست فریدون کرمانی قتل کردند و استاد جوانمرد را نیز تهدید بدقتل کردند و ناچار خسانه

نشین گردید و پس از چندی بعلمت ایذا^۱ و تحقیر اعدای بطنهران
 شتافته نزد ارباب جمشید بهمن شهیر متصدی مراسلات
 گشته چهار سال بسربرد ولی از جهت انجذاب دینسی و
 اخلاقی و معارفی و عدم رضایت از اوضاع تربیتی و اخلاقی
 رئیس و مرئوس اداره دلخوش نشد و استعفا کرده عودت بیسزد
 نمود و زردشتیان حسب الاحتیاج ویرا بتدریس در مدرسه
 معین کردند ولی معترضین متعصبین پیوسته موجبات انزجار
 و کراهت و آزارش را فراهم آوردند و برای اینکه بتعالید زردشتی
 پشت پازد و همه میدانستند سدره و کشتی نمی بسند و متعرضش
 شدند و با جمله خود را در نشر معارف و تربیت زردشتیان و ازاله
 اوهام و خرافات از مابینشان صرف کرد و در مواقع فتن و بلیات
 در نگارش نامه های تظلم و دادخواهی با ولیاء دولت
 قدرت قلم نافذ داشت و تا آخرین نفس در محافل اهل بها
 و خدمات امریه مشارالیه بان بود و بالاخره بسال ۱۳۴۷ در
 سن ۸۵ سالگی درگذشت و حسب وصیت شفاهی و کتیبش
 با ارباب بهائی تجهیز و تکفین شده بنهایت اعزاز در رگستان
 جاوید حسین آباد رستاق یزد مدفون گردید و چون در آغاز
 وصیت نامه از شدت ایمان و اخلاص باین بیت تمثل نمود .

هر چند درون خانه راهست ندهند

محروم مباش و حلقه برد رزن

لذا فرزندانش بر لوحه سنگ آرامگاهش آیات بدیعیه
نقش کردند و نخست پاریسی است که مراسم تجهیزیهائی
با وی مجری گشت و لوح مشهورینام شیر مرد خطاب با و در
جواب هفت پرسش او است .

ماسترخدا بخش مذکور در صفر سن شوق شدید بتحصیل
علوم و معارف داشت و پس از فراغت از تحصیلات اولیه در وطن
بیمبائی شتافت و مدت چهارده سال در مدرسه ملا فیروزپور
ملاکا ووس نزد پروفیسور کادوسچی ایدلجی کانکاه که دانشمند
بزرگی بود لغت گجراتی و انگلیسی و اوستا و زند و پهلوی و فارسی
عربی بیاموخت و بدرجه رفیعیه در اطلاعات عمیقہ از کیستش
زرتشتی و کتب و احوالشان رسید و مراجعت بیزد نمود و عضو
انجمن ناصری زرتشتیان گردید و در اندک زمانی صیانت
فضلش منتشر گشت بدرجه که یگانه و بیگانه بر اهمیت مقامات
علمیه اش گواهی دادند دستوران بپایه دانشش نمیرسیدند
و کتاب گلدسته چمن مطبوع در بمبائی را از انگلیسی بفارسی
ترجمه نمود و هر چند اظهار ایمان بامریدیع نکرد ولی کمال
محبت با این طایفه داشت و پیوسته نصرت و مساعدت نمود و
در فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ که در بخش سابق نگاشتیم
عده ئی را در کمال مهربانی حفظ و نگهداری کرد از قتل
محفوظ و مصون داشت و نیز در موقعی که دستوران بیزد

بتخریب قبرستان بهائی پاریس بنام گلستان دادگاه قیام
 کردند و در بزرگ شمین سوختند و سنگهای قبور اشکستند بمحض
 استماع بشتافت و رسیدگی کرده در انجمن ناصری تقاضای
 تادیبه قیمت نمود و انجمن ناچار پیرداختند و نیز در موقعی که
 دستوره خواستند اعضای بهائی انجمن ناصری را معزول
 کنند مقاومت کرده مانع شد و همینکه سئوالاتی چند در خصوص
 اصرار بهی طرح کردند اجوبه کامله مقننه داد و ایشان را
 مقهور نمود و لذا ابالا خره با همه احتیاجات که بآن دانشمند
 فرزانه داشتند تنی از زرتشتیان را گذاشتند تا غفلت در جنب
 مدرسه کیخسروی یزد و پیراهداف، شلیک گلوله ساخته گریخت
 و بستگان و دوستان بحال حسرت و اندوه مجتمع شده جسد
 آغشته بخون بگریاس مدرسه نقل دادند و دکتر انگلیس را
 بیالینش حاضر کردند دکتر پس از معاینه در حالیکه دیدگانش
 از اشک تر شد بفایت حزن و اندوه عبارت " افسوس ما ستر عزیز"
 بر لب رانده گفت سالها باید تا روزگار چنین مردی بمعرضه
 شهود آرد و ما در آن مظلوم از شدت حزن و جزع و فزع دیوانه
 شد و پس از چند ماه در گذشت و واقعه شهادت ماستر در
 سال ۱۳۳۶ واقع و سنش پنجاه و پنج سال بود و با همسره
 تظلمات که برای جزاء مسببین و مرتکبین بدولت ایران شد
 نتیجه نداد و برادر ماستر که آقامهربان نام داشت در سوگوار

وی این ابیات بسرود :

از این داغ شرر سار جگر سوز

شراری در دل و جانها برافروز

که با مستر خداوند از ره گین

چه کردند آن بداندیشان بی دین

فریدون نامی از اشرار کرمان

مصمم شد ز تحریکات ایشان

به ششول آن بداندیش بد آئین

بکشت آن پشیمان ملت و دین

بجنب مدرسه در نیمه روز

بکشتش آن سیه بخت سیه روز

به ماه فرو دین و فرو دین روز

گذشت از این جهان با حسرت و سوز

و حضرت عبدالبها در لوحی چنین صادر فرمود " از شهادت

ماستر خدا بخش بسیار محزون و دلخون شدیم ولی یقین

بدانید که چون محبت بیبهایان داشت آن جان پاک در

جهان روشن غریق دریای عفو و غفران گردد و پیرتوای بدی اورا

روشن نماید و علیکم وعلیکم البها" الابهی ۲ رجب ۱۳۳۷

عبدالبها عباس "

و از معارف فضلی این امر از قسمت یزد فاضل یزدی

است که خود شرح احوالش چنین نگاشت : " موطن اصلی
این عبد قصبه نندوشن که در شانزده فرسخی یزد واقع بوده
تحصیلات مقدماتی این عبد در اصفهان و دو سال هم
در حوزه درس خارج حاجی شیخ محمد تقی نجفوسی
(ابن الدّثب) بود و در اصفهان نیز متاهل شدم و چون
بوطن اصلی مراجعت کردم اهالی تفت یزد این عبد را برای
انامت جماعت بقصبه تفت بردند پس از ورود و اشتغال با ما^{مت}
بعد از دو سال موفق بایمان شدم و بتبلیغ نفوس پرداختم
طولی نکشید که تصدیق این عبد بامر مبارک در مسامع اهالی
یزد و تفت طنین انداز شد علمای تفت و یزد شکایت این بنده
را بمرحوم جلال الدوله بردند و آن مرحوم در محل بیلاقی
بود و ماموری برای احضار این عبد فرستاد پس از حضور بانواع
ملاطفت مرانوازش فرمود و امر بتبلیغ اجزای خود نمود نه روز که
در آنجا بودم بتبلیغ چهار نفر از اجزای مهم او موفق شدم و پس
از نه روز اجازه مراجعت بتفت داد پس از ورود ضدت اهالی
بیشتر شد تا آنکه مؤذن مسجد خود این عبد بعد از اذان این
عبد را بتصریح اسم لعن میکرد چون اقامت خود را در تفت
غیر ممکن دیدم پیاده از تفت بسمت آباده و از آنجا با اصفهان
مسافرت کردم و از آنجا بطهران رهسپار شدم چون بکاشان
رسیدم وضای اصفهان شروع شد چون بطهران رسیدم